

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

توضیح دیدگاه مرحوم شاهرودی

بحث در نکات دقیقی بود که مرحوم شاهرودی در دلیل دوم بیان کردند گرچه ما فرمایش مرحوم شاهرودی را نپذیرفتیم. من این مثال را عرض می‌کنم و از این مثال یک مقداری فرمایش ایشان برای شما روشن می‌شود. اگر کسی یک مقدار آب دارد که یا باید با آن آب وضو یا غسل کند یا باید تطهیر بدن کند و نجاست خبی را از بین ببرد، فرض این است که اگر این آب را برای وضو یا غسل استفاده کند بدنش نجس باقی می‌ماند، یا آب را اگر برای تطهیر بدن استفاده کند غسل یا وضو را نمی‌تواند انجام بدهد، حال سؤال این است که آیا اینجا از باب تزاحم در امتثال است یا تزاحم در مقام جعل و تشریع؟

تحقیق آن است که اینجا از باب تزاحم در جعل و تشریع است. شاید در ذهن خیلی از شما آمده باشد که اینجا از باب تزاحم در امتثال است، شاید از خیلی از اساتید هم پرسید بلافاصله بگویند از باب تزاحم در امتثال است، در حالی که در فرق میان تزاحم امتثالی و بحث تعارض الخبرین یا تزاحم و تعارض، یکی از فرق‌هایی که ذکر شده این است که تزاحم «امر اتفاقی و امر نسبی»؛ یعنی همیشه این‌طور نیست که در این موضوع تزاحم باشد و نسبی هم هست.

به عنوان مثال، نوع مردم قدرت ندارند در زمان واحد دو غریق را نجات بدهند، ولی ممکن است یک نفر چنین قدرتی پیدا کند که هر دو را انجام بدهد و لذا در باب تزاحم می‌گویند: اگر قدرت بر امتثال هر دو بود باید هر دو را انجام بدهد، ولی در این مثال فرض این است که هیچ کس در هیچ زمانی یک مقدار آب وجود دارد یا طهارت حدی یا طهارت خبی، اتفاقی و نسبی نیست، لذا این مسئله را در باب تزاحم در جعل و تشریع می‌برد.

نقل شده که شهید صدر (قدس سره) می‌فرماید: تزاحم ملاکی که در کلمات مرحوم نائینی آمده بازگشتش به تعارض است. به نظر ما این سخن صحیح نیست، این یک ادعایی است که ما داریم و دیگران هم دارند که تزاحم ملاکی نه ربطی به تزاحم امتثالی دارد و نه به تعارض؛ یعنی این فرمایش شهید صدر (قدس سره) که می‌خواهد بگوید مرحوم نائینی تزاحم ملاکی‌ای که درست کرده بازگشتش به بحث تعارض است، حرف درستی نیست و لذا روی فرمایش مرحوم شاهرودی^[1] ما در تزاحم ملاکی مرجحات باب تعارض را نمی‌توانیم مطرح کنیم و حال آن که اگر بازگشتش به متعارضین است باید مرجحات باب تعارض را مطرح کنیم.

بنابراین در اینجا ما مرجحات باب تعارض را نمی‌توانیم مطرح کنیم و من تقاضایم این است که روی این عبارتی که دیروز از کتاب الحج مرحوم شاهرودی خواندیم (در جلد اول، صفحه 120) دقت کنید این یک مطلب بسیار پخته و مهمی است که ما یک تزاحم فی عالم الجعل و التشریع داریم.

در ما نحن فیه نیز همین‌طور است البته ما نظر مرحوم شاهرودی را رد کردیم، منتهی نظرشان این است کسی که یک پولی دارد

که یا می‌تواند با آن حج برود یا دینش را بدهد، اصلاً نه تزامم امتثالی است که قاعده اهمّ و مهم جاری بشود نه مسئله مقدور به قدرت عقلی است، می‌گفتیم دین مقدور به قدرت عقلیه است، حج مقدور به قدرت شرعیه است و از مرجحات باب تزامم این است که مقدور بالقدرة العقلية بر مقدور بالقدرة الشرعية مقدم است.

یا این که گفتیم از مرجحات باب تزامم این است که اگر گفتیم دین حق الناس است و حق الناس اهم از حق الله است، اینها مرجحات باب تزامم امتثالی است. ایشان می‌فرماید: نه مرجحات باب تزامم امتثالی و نه مرجحات و ضوابط باب تعارض الادله و نه سایر مرجحاتی که در جاهای دیگر فقه مطرح شده، هیچ کدام را نمی‌توانیم اینجا مطرح کنیم. فوqش این است که اینجا می‌گوئیم نمی‌دانیم، مثل جایی که فقدان النص باشد یا در جایی که اجمال النص باشد. ممکن است یک وقتی از یک قرائنی پی ببریم به این که شارع مثلاً طهارت خبثی یا حدثی را بر دیگری مقدم قرار می‌دهد که باید قرینه پیدا کنیم، اما اگر قرینه پیدا نکردیم در آخر می‌گوئیم تخییر عقلی وجود دارد.

ولی این تخییر نه تخییر تزامم امتثالی است می‌گوئیم غیر از این راهی وجود ندارد، این آب را داریم و لذا تخییر از آثار تزامم نیست، تزامم اول می‌رود روی این که ما مرجحات را بیاوریم، اگر مرجحات نبود مسئله تخییر مطرح است، اینطور نیست که بگوئیم خود تزامم تخییر را آورده، عقل ممکن است جاهای دیگر هم مسئله تخییر را مطرح کند. یکی از حرف‌هایی که آقایان می‌زنند این است که حلّ تزامم، یعنی تحقق تزامم و حلّ آن مربوط به مکلف است، اما در باب تعارض شارع باید حل کند، در اینجا نیز شارع باید حل کند، پس اینجا اصلاً بحث تزامم امتثالی مطرح نمی‌شود.

دلیل سوم تقدّم حجّ بر اداء دین

عمده بحث آن است که ما روایاتی داریم که از این روایات استفاده می‌شود حجّ بر دین مقدم است. این روایات اقسام و طوایف مختلف دارد که باز یکی از مشکلات این است که همه این طوایف را یکجا مطرح نکردند، این مقداری که الآن من به آن رسیدم چهار طایفه روایات داریم. مرحوم والد ما دو طایفه روایات آوردند، ولی بعد از تتبع، چهار طایفه روایات داریم:

1. یک دسته از روایات می‌گوید حجّ بر دین مقدم است، اما دلالت ندارد بر این که این حجّ واجب و حجة الاسلام است یا حجّ مستحبی.

2. یک طایفه روایات تصریح دارد که حجة الاسلام بر دین مقدم است.

3. طایفه سوم روایاتی است که می‌گوید حجّ بر زکات مقدم است، ما روایاتی داریم که در اینجا فقها مطرح نکردند در ذیل مسئله 83 از عروه مطرح شده که باید اینجا همان روایات را بیاورند که بگوئیم ممکن است یک فقیهی بگوید: زکات خصوصیت ندارد، اگر گفتیم حجّ بر زکات مقدم است، کسی یک پولی دارد که هم زکات بر عهده‌اش است و هم باید حجّ برود، امام (علیه السلام) می‌فرماید حجّش را انجام بدهد، بگوئیم بر سایر دیون هم مقدم است.

4. یک طایفه روایات داریم که بحث حجّ در آن نیست، بلکه می‌گوید: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى»؛ حجّ دین الله است و آن دیون مالی دین الناس است و دین الله سزاوارتر است که ادا شود. بنابراین در اینجا باید این چهار طایفه روایات را اینجا مطرح کنیم و ببینیم از این روایات چه استفاده می‌شود؟

نکته شایان ذکر (که اگر کسی این نکته را توجه نکند اصلاً باب تزامم را نمی‌فهمد) آن است که هر تزاممی فرع بر یک تعارض است؛ یعنی باید بگوئیم اولاً دو دلیل داریم، ثانیاً این دو دلیل اطلاق دارند، ثالثاً اطلاقشان با هم تعارض می‌کند، رابعاً این تعارض

منجر به تزامم می‌شود. بنابراین باید دو دلیل داشته باشیم. در اصول این بحث را مفصل مطرح کردیم و شهید صدر(قدس سره) انصافاً اینجا خیلی خوب و منقح بحث کردند، گرچه ما در برخی از فرمایشات ایشان در همین موضوع مناقشات کردیم.

شما وقتی می‌گوئید: «أَنْقِذِ الْغَرِيقَ» دو نفر دارند جواب می‌دهند، می‌گویند این را نجات بده، چون مشهور قائل به انحلال ادله هستند، یک «انقذ الغریق» هم می‌گویند آن را هم باید نجات بدهی. یا در مثال ازاله نجاست از مسجد، آدم به مسجد می‌رود یک «صلّ» وجود دارد و یک «أزِلِ النجاسة»، این شخص هم باید ازاله نجاست کند یا باید نماز بخواند، هر دو را قدرت ندارد در زمان واحد انجام بدهد، اینجا می‌گویند تزامم واقع می‌شود؛ زیرا «صلّ» اطلاق دارد؛ یعنی «سواء كانت الازالة واجبة أم لا»، از سوی دیگر «أزِلِ النجاسة» هم اطلاق دارد یعنی «سواء كانت الصلاة واجبة أم لا»، این دو اطلاق وقتی با هم تعارض کردند برای شخص تزامم ایجاد می‌کند، پس هر تزاممی فرع بر وجود دو اطلاق در دو دلیل است.

اینجا نیز همین‌طور است که ما در جواب مرحوم شاهرودی عرض کردیم یک دلیل می‌گوید: حج انجام بده مطلقاً؛ یعنی اعم از این که ادای دین بر تو واجب باشد یا نباشد، یک دلیل می‌گوید «أَدِّ دِينَكَ»؛ اعم از این که بر تو حج واجب باشد یا نباشد، این مکلف می‌گوید من یا قدرت بر این دارم یا بر آن.

پس خلاصه جواب ما از مرحوم شاهرودی این است که دو دلیل هر دو فعلیت دارند، هر دو اطلاق دارند، این موضوع تزامم در ما نحن فیه را درست می‌کند.

بحث اخلاقی: محاسبه نفس

از امام عسکری(علیه السلام) در تفسیر منسوب به امام عسکری(علیه السلام) که راجع به سند این کتاب و اصل این کتاب هم در جای خودش مفصل بحث کردیم، این روایت آمده که می‌خوانم و اجمالی از این روایت می‌گویم ولو این که خود شما از من خیلی بهتر بلد هستید این مطالب را و بهتر این روایات را می‌فهمید.

امام عسکری(علیه السلام) می‌فرماید:

«وَقَالَ [أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام)]: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَكْبَسِ الْكَاسِيْنَ وَ أَحْمَقِ الْحَمَقَى قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَكْبَسُ الْكَاسِيْنَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ، وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ إِنَّ أَحْمَقَ الْحَمَقَى مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا، وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ تَعَالَى الْأَمَانِيَّ. فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ: إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَى رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ: يَا نَفْسُ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ مَضَى عَلَيْكَ لَا يَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا، وَ اللَّهُ تَعَالَى يَسْأَلُكَ عَنْهُ فِيمَا أَفْنَيْتِهِ فَمَا الَّذِي عَمِلْتَ فِيهِ أَ ذَكَرْتَ اللَّهَ أَمْ حَمِدْتَهُ أَ قَضَيْتَ حَوَائِجَ مُؤْمِنٍ أَوْ نَفْسَتْ عَنْهُ كُرْبَةً أَ حَفِظْتَهُ بِظَهْرِ الْغَيْبِ فِي أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ أَ حَفِظْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ فِي مُخْلَفِيهِ أَ كَفَفْتَ عَنْ غِيْبَةِ أَخٍ مُؤْمِنٍ بِفَضْلِ جَاهِكَ أَوْ أَعْنَتَ مُسْلِمًا مَا الَّذِي صَنَعْتَ فِيهِ فَيَذْكُرُ مَا كَانَ مِنْهُ. فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ جَرَى مِنْهُ خَيْرٌ، حَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى، وَ كَبَّرَهُ عَلَى تَوْفِيقِهِ، وَ إِنْ ذَكَرَ مَعْصِيَةً أَوْ تَقْصِيرًا، اسْتَغْفَرَ اللَّهَ تَعَالَى، وَ عَزَمَ عَلَى تَرْكِ مُعَاوَدَتِهِ وَ مَحَا ذَلِكَ عَنْ نَفْسِهِ بِتَجْدِيدِ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ، وَ عَرَضَ بِنِعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَلَى نَفْسِهِ، وَ قَبُولَهُ لَهَا، وَ إِعَادَةَ لَعْنِ أَعْدَائِهِ وَ شَانِيَتِهِ وَ دَافِعِيهِ عَنْ حَقِّهِ.»^[2]

امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا می‌خواهید به شما خبر بدهم زرنگ‌ترین زرنگ‌ها و احمق‌ترین احمق‌ها کیست؟ عرض کردند: بله یا رسول الله. حضرت فرمود: زرنگ‌ترین افراد کسی است که نفسش را محاسبه کند و هر کاری را برای بعد از موتش انجام می‌دهد. معنای این قسمت روشن است یعنی انسان یک کاری می‌خواهد انجام بدهد در درجه اول حساب کند که این برای آخرت من چه نتیجه‌ای دارد؟ من می‌خواهم این درس را بگویم یا این درس را بخوانم، این

رفاقت را داشته باشم، این حرف را بالای منبر بزنم، این طرفداری از این شخص کنم، هر کاری انسان بخواهد انجام بدهد، اگر محور کار این است که انسان برای قیامتش کار کند این آدم زرنگی است.

گاهی اوقات ما در بعضی از علما می‌بینیم در یک جلسه دو سه ساعت یک کلمه حرف نمی‌زند، انسان پیش خودش می‌گوید: این یا سواد کمی دارد اطلاعی ندارد یا آدم کم‌رو است، ولی یک کس دیگری از این دو ساعت به اندازه دو ساعت و نیم حرف می‌زند، آدم فکر می‌کند که او چیزی هست، البته نمی‌گوییم همه جا! من درباره بعضی از افراد که تجربه کردم آن آدمی که خودش منبعی از منابع علم است اما سکوت کرده تا از او سؤالی نکنند جواب نمی‌دهد و حرف نمی‌زند و در همین حالت صمت و سکوت است، این دائماً برای آخرتش کار می‌کند، اما آن کسی که دائماً می‌خواهد حرف بزند و خودش را مطرح کند، دائم می‌خواهد علمیتش را به رخ دیگران بکشد، دنبال دنیای خودش هست که خیلی از ما، من خودم را عرض می‌کنم گرفتار این مسئله هستیم. دنبال این هستیم اظهار وجود کنیم، برای دنیای خودمان، خودمان را مطرح کنیم، دین چیست؟! این را یادمان رفته، خدا کیست نعوذ بالله؟!

مرحوم اشتهاوردی بیش از ده سال در بعثه مرحوم والد ما در حج خدمت‌شان بودیم، بعثه ساعت هشت و نیم جلسه شروع می‌شد تا ظهر، عصر هم سه چهار ساعت بود، من مکرر می‌دیدم که اگر از هشت و نیم تا ظهر کسی از ایشان که قوی‌ترین و مطلع‌ترین فرد به مسائل فقهی در بعثه ما بود و در حوزه هم ایشان خیلی معروف بود، اصلاً یک عروهِ سیّار بود، یک فقه سیّار بود، گاهی اوقات مسئله می‌پرسیدند همینطور عبارات را می‌خواند، ولی اگر تا ظهر کسی سؤال نمی‌کرد یا مشغول مطالعه بود یا مشغول خودش بود، این خیلی مهم است. باید برای ما درس باشد.

ما برای بعد از موت‌مان هر کاری می‌خواهیم انجام بدهیم اگر برای منبر دعوت می‌کنند ببینیم به درد بعد از موت‌مان می‌خورد یا نه؟ اول نگوئیم جمعیت چقدر است؟ پول چقدر است؟ پاکت چقدر است؟ بعداً برای آینده من، متأسفانه ما الآن زمانی شده که خیلی از این حساب‌ها داریم و محاسبه‌های اینطوری داریم، به یک طلبه می‌گوییم چرا نرفتی فلان جا؟ می‌گوید شأن من نبود آنجا بروم! یعنی چه؟ همین آقای اشتهاوردی برای ما نقل می‌کردند که به مرحوم خوانساری پیش ایشان شرح تجرید می‌خواندیم دو سه روز بعد یک عده‌ای آمدند اسفار از ایشان خواستند یا خارج فقه از ایشان خواستند، ایشان می‌گفتند: دو سه نفر از آقایان شرح تجرید خواستند و من شروع کردم، اینقدر برایش یکی بود! فرق نمی‌کرد.

مرحوم اشتهاوردی نقل می‌کند که مرحوم بروجردی به مرحوم خوانساری گفتند: برو تهران، چون نیاز به یک عالم بزرگ دارد، ایشان رفت. در این سفرها خیلی خاطره می‌گفتند، می‌فرمودند یک روز آمدند سر درس و گفتند آقای بروجردی از من خواستند به تهران بروم، از فردا از شخص دیگری برای بحث‌تان کمک بگیرد خیلی عادی! حالا بگویم من درس دارم، من کرسی تدریس دارم، در تهران چه کسی شاگرد من می‌شود؟ قدیم این حساب‌ها را نمی‌کردند ولی الآن متأسفانه خیلی این حساب‌ها را داریم. یک مقداری باید به گذشته برگردیم، در درجه اول به خودم این سفارش را می‌کنم همه باید به گذشته برگردیم، بزرگان ما، سلف گذشته ما در کارهایشان چطور بودند، حالا نمی‌توانیم مثل آنها باشیم ولی یک مقداری شبیه آنها باشیم.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در ادامه فرمود: احمق‌ترین احمق‌ها کسی است که تبعیت از هوای نفسش کرده و آرزوها را از خدا بخواهد؛ یعنی از خدا بخواهد مقام پیدا کند، از خدا بخواهد مال پیدا کند، از خدا بخواهد شهرت پیدا کند، آرزوهای دنیوی. تا حالا واقعاً شده حسرت بخوریم که خدایا چرا ما از تو اینقدر دور هستیم؟! ما خیلی حسرت برای دنیا می‌خوریم و دائماً از خدا می‌خواهیم و سر به سجده می‌گذاریم، از اول تا آخر حاجات دنیوی را مطرح می‌کنیم، اما چند بار شده که افسوس بخوریم حسرت بخوریم و اشک بریزیم که از تو دور هستیم برای این یک فکری کن.

تا اینجا فرمایش پیامبر(صلی الله علیه وآله) تمام می‌شود، شخصی به امیرالمؤمنین(علیه السلام) عرض کرد: چگونه محاسبه

نفس کنیم؟ خیلی حضرت جالب این را فرمودند: «فقال: يا نفسی إن هذا يوم مضى عليك لا يعود إليك أبداً»؛ ای نفسم! امروزت آمد و تمام شد، این ساعت آمد و تمام شد و خداوند از تو سؤال می‌کند این عمرت را و امروز را در چه سپری کردی؟ چه کار کردی؟ اصلاً در امروز یاد خدا بودی؟ واقعاً گاهی اوقات از صبح تا شب، تا وقتی انسان می‌خواهد بخواهد حساب کند غیر از نمازهای واجبی که خواندیم، ظهور در این دارد که غیر از آنها باشد آنها را باید انجام بدهیم، غیر از آن چقدر خدا را یاد کردی و چقدر به خدا فکر کردیم؟!

امروز دست کدام مؤمن را گرفتیم؟ بار غم کدام مؤمن را از روی دوش او برداشتم! آیا یک ناراحتی و کربه‌ای از یک مؤمنی شما از او زدودی؟ «أحفظتیه بظهر الغیب فی أهله وولده»؟ اینکه خیلی مهم است، من امروز «حفظ الغیب» چند نفر را کردم؟ می‌آیند پیش آدم می‌نشینند شروع می‌کنند به بدگوئی و غیبت از او، خصوصیات شخصی او را می‌گویند، خصوصیات زندگی او، می‌خواهند خرابش کنند. این خیلی مهم است، «حفظ الغیب» چقدر می‌توانیم انجام بدهیم؟

اینکه رفقای امام خمینی رضوان الله تعالی علیه مکرر نقل می‌کردند که جرأت نداشتند در حضور ایشان راجع به کسی حرف بزنند، اسم کسی را بیاورند، اما ما خوشحال می‌شویم، تا یک کسی می‌آید هر کسی به یک نحوی! من فرض کنید از یک طبقه‌ای در حوزه حرف بزنند و بگویند علیه‌شان شعار می‌دهند و خدایی ناکرده خوشم بیاید، او سواد ندارد و ادعا دارد، من هم یا سکوت کنم یا تأیید کنم! چقدر من خودم را ساختم که اجازه ندهم راجع به دیگران پیش من حرف بزنند، حفظ الغیب و این محاسبه به همین معناست.

«أحفظتیه بعد الموت فی مخلّقیه؟» بعد از این که یک مؤمنی از دنیا رفته، اموال و اولادی که باقی مانده چقدر او را حفظ کردی؟ تا این که حضرت می‌فرماید: «فإن ذکرَ أنه جری منه خیرٌ»؛ اگر دید امروز جلوی دو تا غیبت را گرفت، دست یک مؤمن را گرفته نجات داده، کمکش کرده، از ناراحتی بیرونش آورده و او را خوشحال کرده، ذکر خدا را گفته، اینجا «حمد الله تعالی و کبره علی توفیقه و إن ذکر معصیه أو تقصیراً، إستغفر الله تعالی و عزم علی ترک معاودته»؛ اگر دید معصیتی کرده استغفار کند و تصمیم بگیرد بر ترک دشمنی با خدا، ترک این که دوباره به آن معصیت برگردد «و محی ذلک عن نفسه» تا آخر روایت.

ان شاء الله بتوانیم به این روایتی که از امام عسکری(علیه السلام) وارد شده عمل کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] نکته: داخل پرانتز عرض کنم آقای شاهرودی رضوان الله تعالی علیه که یک روزی هم گفتیم اصول ایشان نتایج الافکار در فهم کلمات استادشان مرحوم نائینی بسیار قوی بوده؛ یعنی اصول مرحوم شاهرودی را انسان وقتی می‌بیند یک برداشت قوی‌تری نسبت به کلمات مرحوم نائینی حتی نسبت به فرمایشات آقای خوئی وجود دارد.

[2] التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص 38-39.